مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (٤)

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (٤)

## فاروق ایزدی‌نیا

**رقم هفت در مکاتب و ادیان**

عدد هفت در جمیع ادیان و مکاتب جایگاهی خاصّ داشته است و در امر مبارک نیز اشاراتی به آن شده است. اِمشاسِپندان هفت‌گانه، یا صفات اهورامزدا، یا فرشتگان نگهبان در دیانت زرتشت نشانه احترام و اعتقاد آنها به این رقم است. نام شش تن از آنها بر ماه‌های خورشیدی هنوز خودنمایی می‌کند که با اهورامزدا به رقم هفت می‌رسد. این شش نام عبارتند از: اردیبهشت (نگهبان گیاهان)، خرداد (نگهبان آب و نابودگر دیو مرگ)، امرداد (نماد جاودانگی)، شهریور (نماد فرمانروایی نیرومند الهی)، بهمن (منش نیک و نگهبان جانوران) و سپندارمز یا اسفند (دارندۀ خِرَد کامل).

این رقم از دیرباز در میان ایرانیان کاربردهای دیگری نیز داشته است. مثلاً در جشن‌های زرتشتیان ایران در کنار سفره، در سینی فلزی بزرگ، مقدار فراوانی از هفت میوه خشک مانند خرما، کشمش و بادام و پسته و امثال آن می‌گذاشتند. شمار آتشکده‌های عصر ساسانی را فرهنگ‌نویسان هفت دانسته‌اند که اشاره به هفت سیّارۀ کشف شده در آن زمان دارد. نام آنها آذرمهر، آذرنوش، آذربهرام، آذرآئین، آذرخرداد، آذرتبرزین، آذر زردهشت بوده است

در آئین یهود، که هنوز شمعدان هفت‌شاخه نمادی از این آئین است، سال یوییل عبارت از هفت هفت سال بوده و عید فطیر و عید سایبان‌ها را هفت روز جشن می‌گرفتند. در ابتدای تورات خلق جهان را در شش روز دانسته که روز هفتم خداوند بر عرش خود جالس شده است.

در آئین مسیحی نیز این رقم اهمّیت داشته است. مثلاً هفت سبد مملو از نان و ماهی که از برکت حضرت مسیح بعد از خوراندن به جمعیت اضافه آمد (انجیل متی، باب 15، آیات 32 تا 37) هفت دیوی که از مریم مجدلیه برون رانده شدند (انجیل لوقا، باب 8، آیۀ 2). هفت گفتار حضرت مسیح بر فراز صلیب. هفت نیک‌نام و پر از روح‌القدس و حکمت (اعمال رسولان، باب 6، عبارت 3). هفت روح خداوند و هفت کلیسا و هفت مُهر در کتاب مکاشفات یوحنّا و بسیاری موارد دیگر.

در میان عرفا برای قلب اطوار هفتگانه قائل بودند: طور اوّل، صدر و سینه است که محلّ تسلیم در مقابل خداوند است؛ طور دوم قلب است که مخزن و قرارگاه ایمان و جلوه‌گاه قلب است؛ طور سوم شغاف است که مخزن شفقت و محبّت بر خلق است؛ طور چهارم فؤاد است که مخزن مشاهده و رؤیت است؛ طور پنجم حبّةُالقلب است که معدن و مرکز محبّت حضرت الوهیت است؛ طور ششم سُوَیدا است که مخزن مکاشفات غیبیّه و علوم الهامی و منبع حکمت و اسرار الهیّه است؛ و بالاخره طور هفتم مهجّةُ القلب است که محلّ تجلّیّات حضرت الوهیت و اشراقات انوار عظمت ربوبیت یا قلب سلیم است.

در میان عرفا نیز اطوار سبعه وجود دارد که گویند عبارت از طبع، نفس، قلب، روح، سِرّ، خفیٰ و اخفیٰ است. هفت وادی سلوک نیز در منطق‌الطّیر عطّار نیشابوری به این صورت مطرح شده است: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، فقر، حیرت و فنا. مولوی آنها را هفت شهر عشق نامد. حضرت بهاءالله نیز در رسالۀ هفت وادی آن مراحل سبعه را اینگونه بیان می‌فرمایند، طلب، عشق، معرفت، توحید، استغنا، حیرت، فقر حقیقی و فنای اصلی.

در فرهنگ عامّه نیز این رقم راه یافته است مانند هفت سین در نوروز: سیب، سیاهدانه، سنجد، سماق، سیر، سرکه، سبزی، سبزه، سمنو. یا برگزاری شب هفتم مردگان نیز مرسوم است. عجایب هفتگانه جهان نیز شهرت دارد مانند باغ‌های معلّق بابِل. در داستانها نیز وقتی عاشق و معشوق بعد از مدّتها به هم می‌رسیدند هفت شبانه‌روز جشن می‌گرفتند. کسی که میل داشت خود را بیاراید "هفت قلم آرایش" می‌کرد. هفت قلم عبارت بود از سرخاب (برای خوش‌رنگ کردن گونه‌ها و لب‌ها)؛ سفیداب (برای آرایش پوست صورت و بدن)؛ سرمه (برای کشیدن به چشم)؛ حنا (برای رنگ کردن مو و ناخن‌ها؛ وسمه (برای پرپُشت نشان دادن ابروها و گاهی برای قرینه ساختن چشم‌ها و گاه برای پیوسته نشان دادن ابروها)؛ زَرَک (گرد طلایی رنگی که به صورت یا مو می‌ما‌لیدند)؛ و بالاخره خال (برای زیبا کردن صورت و قرار دادن کنار لب تا به خال لب گرفتار کنند؛ شاعر هم گوید: گوشه‌گیران زود در دل‌ها تصرف می‌کنند \*\*\* بیشتر دل می‌برد خالی که در کنج لب است. دیگری گوید: خال زیر لب آن ماه‌لقا افتاده است \*\*\* چشم بد دور که بسیار بجا افتاده است).

جالب است که جناب اشراق خاوری در وصف دوران تجرّد خود، در کتاب آفاق و انفس، ذیل "خرّمشهر، احوال سنه 1309" نوشته‌اند، "... من در آن ايام تنها بودم و در هفت آسمان يک ستاره نداشتم. نه فرشی نه اثاثی فقط يک دوشک کوچک و يک لحاف و چادر شب داشتم که بقيه اثاث دوره ازدواج اول بود و دو دست لباس و بس و قانع بودم و طالب ثروت و مقام نبودم، لهذا به مبلغ مستمری رضايت داشتم. اطاقی در بالاخانه‌ای که دو سه نفر از معلّمين مجرّد در آنجا بودند گرفتم به ماهی سه تومان و چند قطعه حصير در آن انداختم و چراغ کوچک نفتی هم تهيه کردم و سماور حلبی و دو فنجان و مقداری لوازم جزئی و ضروری خريدم و کم‌کم يک تخت چوب خرما که از شاخه های خرما به هم می‌بافتند به مبلغ دو قران خريدم و به همان وضع زندگانی می‌کردم." (دانش و بينش - دوره عبدالحميد اشراق خاوري، ص ١٨)

حتّی در میان می‌خواران نیز این رقم هفت راه یافته است. دربارۀ ضرب‌المثل "جور کشیدن" گویند که لیوان مخصوص نوشیدن شراب دارای هفت درجه یا هفت خطّ بوده است از بالا به پایین به نام‌های جور، بغداد، بصره، ازرق، اشک، کاسه‌گر و فُرودینه. ساقی برای هر کسی بنا بر گنجایش و توانش تا یکی از خطوط هفتگانۀ روی جام شراب می‌ریخت. آنها که هفت‌خطّ روزگار بودند آن را لبالب پر می‌کردند و می‌نوشیدند. بعضی هم که می‌خواستند از آنها عقب نیفتند جام را پر می‌کردند ولی نمی‌توانستند آن را تماماً بنوشند. برای آن که مورد تمسخر واقع نشوند، دیگری یکی دو خطّ باقی مانده را می‌نوشید و می‌گفتند فلانی جور فلانی را کشید.

ادیب‌الممالک فراهانی در شعری گوید:

هفت خط داشت جام جمشیدی هر یک در صفا چو آیینه

جور و بغداد و بصره و ازرق اشک و کاسه‌گر و فرودینه

در آئین اسلام گویند قرآن کریم مشتمل بر هفت موضوع است: وعد، وعید، وعظ، قصص، امر، نهی، ادعیه. در اعمال حج پس از ایستادن در صفا، هفت تکبیر گویند و هفت بار تهلیل خدا کنند. امّا به هفت دریا و هفت آسمان و هفت اقلیم در دو سورۀ لقمان و طلاق تصریح شده است. در سورۀ طلاق، آیۀ 12، چنین نازل: "اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الأرْضِ مِثْلَهُنَّ." (مضمون: خدایی که هفت آسمان را آفرید و زمین را نیز مانند آنها.) در سورۀ لقمان، آیۀ 27، آمده است، "وَلَوْ أَنَّمَا فِي الأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلاَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ"(مضمون: اگر در روی زمین همه درختان به قلم و دریا چون مرکّب باشد، سپس هفت دریا به آن مدد برساند، کلمات الهی به پایان نرسد که خداوند پیروزمند فرزانه است.)

در امر مبارک نیز با این رقم مواجه می‌شویم که گاه به صورت استناد به اشعار شعرا است و گاه به صورت‌های دیگر. مثلاً حضرت بهاءالله در لوح خطاب به شیخ نجفی، در انتقاد از سفیر کبیر ایران در استانبول در متّهم ساختن اتباع خود، می‌فرمایند، "متّهم داری کسانی را که حق \*\*\* کرد امین مخزنِ هفتم‌طبق." (ص91) و در کتاب ایقان نیز همین بیت را ذکر می‌کنند آنجا که از حاج محمّدکریم‌خان کرمانی انتقاد می‌کنند و می‌فرمایند، "سبحان‌الله با این ادراک چه اعتراضات و تهمت‌ها که به هیاکل علم نامتناهی الهی وارد آورده؛ فنِعمَ ما قال: "متّهم داری کسانی را که حقّ \*\*\* کرد امین مخزن هفتم‌طبق." (طبع آلمان، ص123) این بیت از مولوی است که در مجلّد دوم مثنوی ذکر کرده است.

در آثار حضرت اعلی مشاهده می‌شود که خود را "ذات حروف السّبع" ذکر می‌فرمایند. در باب اوّل از واحد اوّل بیان فارسی می‌فرمایند، "معرفت این کلمه منوط است به معرفت نقطۀ بیان الّذی جَعَلَهُ اللهُ ذاتَ حروفِ السّبع..." در واقع تعداد حروف اسم مبارک هفت است. این هفت در اسم مبارک حضرت بهاءالله نیز تکرار شده است که حسینعلی است. لذا در اشاره به "سبع مثانی" مذکور در قرآن کریم (سوره حِجْر، آیۀ 87) حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "از آیۀ مبارکه قرآن آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي سؤال نموده بودی. سبعاً من المثانی را علمای رسوم حواميم\* سبع ويا سورهُ فاتحه تفسير کرده‌اند و مثانی به جهت آنکه گويند سوره‌ُ فاتحه دو مرتبه نازل شد يک دفعه در مکّه و دفعه ديگر در مدينه و هفت آيت است لهذا مثانی است و همچنين گفته‌اند که چون سوره‌ُ فاتحه درصلات قرائتش تکرّر مي‌يابد لهذا بالسّبع ‌المثانی تعبير شده ‌يعنی دوباره. ولکن حقيقت معنی مقصد سرّ احديّت است و فيض رحمانيّت و آن بشارت به ظهور بعد است که ذوالحروف السّبع تکرّر پيدا کرده است حروف سبع اوّل علی‌محمّد و سبع مکرّر ثانی حسين و علی. اين است معنی سبع مثانی يعنی هفتی که دوباره تکرّر يافته يا آن که مظهر کلّی در کور فرقان جمال محمّدی بود با سيزده بزرگوار چهارده مي‌شود مکرّر هفت است. فرصت نيست ولی معنی مختصر مفيد است." (منتخباتی از مكاتيب حضرت عبدالبهاء، جلد چهارم، ص ١٩٣ / \* مقصود از حوامیم هفت سورۀ قرآن است که با "حم" آغاز می‌شوند: مؤمن [یا غافر]، فصّلت، شوریٰ، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف.)

اشاره به دریاهای هفتگانه یا ابحُر سبعه نیز در آثار مبارکه وجود دارد. مثلاً در ظهورالحق به نقل از جناب نبیل آمده است که "چون جمال قدم باب بهجت و شادی را بر وجه اهل انشاء گشود به این کلمۀ عُظمی متکلّم گردید که من برای اخذ جواهر به این عالم آمده‌ام. اگر ذرّۀ جوهری در حجری موجود و آن حجر در خلف ابحُر سبعه باشد، تا آن جوهر را از آن اخذ ننمایم دست از او بر ندارم." (ج4، ص259)

جمال قدم می‌فرمایند، "تالله الحق الیوم اگر ذرّه‌ای از جوهر در صدهزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعه ابحُر مستور، هرآینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذرّه جوهر را از او فصل نماید." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 35، ص262 / مائدۀ آسمانی، ج7، ص100)

دقیقاً معلوم نیست منشأ هفت دریا چیست و کجاست. امّا گویا کاربرد این اصطلاح به روزگار سومریان باز می‌گردد که قومی با زبانی تک‌خانواده و نامرتبط با دیگر خانواده‌های زبانی جهان بودند. در یکی از سروده‌ها آنها برای ایزدبانو اینانا که در 2300 سال پیش از میلاد نوشته شده به "هفت دریا" اشاره می‌شود. در زبان‌های ایرانی واژۀ دریا معنای رودخانه نیز می‌دهد و ایرانیان باستان به هفت رودی که رود بزرگ آمودریا را تشکیل می‌دهند "هفت دریا" می‌گفتند. امّا بعدها در خاورمیانه و شمال آفریقا فهرست‌های گوناگونی از دریاها به عنوان "هفت دریا" نامیده شده‌اند. در غیاث‌اللّغات (منقول در برهان قاطع) هفت دریا را دریای چین جنوبی، دریای مغرب (بخش غربی مدیترانه)، دریای روم (بخش شرقی مدیترانه)، بحر بُنطَش\* (دریای سیاه)، بحر طبریه (دریاچه طبریه در فلسطین)، بحر جرجان (دریای خزر)، بحر خوارزم (دریاچۀ آرال) ذکر می‌کند. [\*بُنطَش معرّب Pontos یونانی است که نام ناحیه‌ای در جنوب دریای سیاه بوده است.]

در متن دیگری از غیاث‌اللّغات هفت دریا اینگونه ذکر شده‌اند دریای اخضر که جزایر بسیار دارد و امروزه اقیانوس هند نامیده می‌شود؛ دوم دریای عمّان به جانب شرقی آن فارس و جانب غربی آن قصبه عمّان قرار داشت که امروزه به آن دریای عمّان گویند و بخشی از خلیج فارس را نیز در بر می‌گرفت؛ سوم دریای قلزُم\* که به نام شهر کوچکی که در کنار آن قرار دارد نامیده شده است و امروزه بحر احمر یا دریای سرخ نام دارد؛ چهارم دریای بربر که لُجّه‌ای است از بحر هند؛ پنجم دریای اقیانوس که بلاد اقصای مُلک مغرب به ساحل این بحر منتهی می‌شود و امروزه اقیانوس اطلس نام دارد؛ ششم دریای قسطنطنیه که آن را بحرالرّوم نیز گویند و امروزه دریای مدیترانه اسم دارد؛ هفتم دریای اسود که آن را برازاق نیز گویند چه که برازاق موضعی است بر ساحلش. امروزه به آن دریای سیاه گویند. [\*در آثار مبارکه نیز نام قُلزُم آمده است: جمال مبارک می‌فرمایند، "بقعۀ نورا خلف قلزم الکبریا" (مجموعه‌از الواح که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص152) حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "قلزم کبریا چنان فیضان کند که وسعت خَلَجان [خلیج‌ها] چون دریای بی‌پایان گردد." (منتخباتی از مکاتیب، ج1، ص251)]

به نظر می‌رسد عبارت "هفت دریا" ناظر بر کثرت باشد. زیرا در قرآن کریم آمده است، "وَلَوْ أَنَّمَا فِي الأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلاَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ"(سورۀ لقمان، آیۀ27 / مضمون: اگر در روی زمین همه درختان به قلم و دریا چون مرکّب باشد، سپس هفت دریا به آن مدد برساند، کلمات الهی به پایان نرسد که خداوند پیروزمند فرزانه است.)

عبارت "هفت دریا" در آثار دیگر طلعات مقدّسه نیز ذکر شده است. مثلاً در هفت وادی از قلم جمال ابهی نازل، "عشق در هر آنی عالمی بسوزد و در هر دیار که عَلَم برافرازد ویران سازد. در مملکتش هستی را وجودی نه و در سلطنتش عاقلان را مقرّی نه. نهنگ عشق ادیب عقل را ببلعد و لبیب دانش بشکرد؛ هفت دریا بیاشامد و عطش قلبش نیفسرد و هل مِن مزید گوید؛ از خویش بیگانه شود و از هر چه در عالم است کناره گیرد." (آثار قلم اعلی، ج2، طبع کانادا، ص277)

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "چون به رشته موفّقیت‌های تاریخی و فراموش نشدنی پیروان قوی‌دل و بلندنظر و پاکباز امر حضرت بهاءالله در طول عملیات جهاد روحانی جهانی در هر یک از قارّات کرۀ ارض و جزائر بی‌شمار واقعه در هفت دریا، که تاریخ عصر تکوین دور بهائی را زینت بخشیده ... نظر می‌اندازم نمی‌توانم با احساسی سرشار از مباهات و مسرّت و امتنان از سهم اعظمی که جامعۀ بهائی آمریکا در اجرای مشروع جهانی ... بر عهده گرفته و بر طبق سنّت دیرینه، چنانچه شایسته مقام رفیع آن جامعه در سبیل خدمت است در آن موفّقیت حاصل کرده، خودداری کنم." (حصن حصین شریعت‌الله، ترجمه فؤاد اشرف، ص188)

همانطور که قبلاً ذکر شد در سورۀ طلاق، آیۀ 12، به خلق اقالیم هفتگانه نیز اشاره شده است. حضرت عبدالبهاء در لوحی راجع به ایران می‌فرمایند، "بهائیان ایران چنان ایران را در انظار جلوه داده‌اند که امروز جمّ غفیری از اقالیم سبعه پرستش ایران می‌نمایند. زیرا شمس حقیقت از آن افق طلوع نموده و وطن مقدّس حضرت بهاءالله است. ملاحظه کنید که چه موهبتی حضرت یزدان در حقّ ایران و ایرانیان فرموده..." (پیام ملکوت، ص114) و در کلام دیگر می‌فرمایند، "حال، صیت امرالله و آوازۀ ظهور بهاءالله اقالیم سبعه را به اهتزاز و حرکت آورده ولی اهل بلوک نور محروم گشته. فاعتبروا یا أولِی الأبصار." (منتخباتی از مکاتیب، ج4، ص7)

حضرت ولی امرالله نیز اشارتی بدان دارند، "آنچه تا به حال واقع گشته و تحقّق یافته و صیتش اقالیم سبعه را فرا گرفته، همانا شهادت پرحلاوت آن ملکۀ قوی‌شوکت روشن‌ضمیر است..." (توقیعات مبارکه، 1922-1926، ص306)

جالب است که حضرت عبدالبهاء در رسالۀ مدنیه به اقالیم سبعه که تحت حکومت ایران بوده اشاره دارند:

"در زمان کورش، که در کتب فارسيّه بهمن بن اسفنديار موسوم، حکومت ايران از حدود داخليّهء هند و چين تا اقصی بلاد يمن و حبشه، که منقسم به سيصد و شصت اقليم بود، حکمرانی مي‌نمود و در تواريخ رومان مذکور که اين پادشاه غيور با لشکر بی‌پايان بنيان حکومت رومان را، که به جهان‌گيری مشهور بود، با خاک يکسان نموده زلزله در ارکان جميع حکومت عالم انداخت و نظر به تاريخ ابی‌الفدا، که از تواريخ معتبرهء عربی است، اقاليم سبعهء عالم را در قبضهء تصرّف آورد و همچنين در آن تاريخ و غيره مذکور که از ملوک پيشداديان فريدون، که فی‌الحقيقه به کمالات ذاتيّه و حِکَم و معارف کلّيّه و فتوحات متعدّدهء متتابعه فريد ملوکِ سلف و خلف بود، اقاليم سبعه را مابين اولاد ثلاثهء خود تقسيم فرمود." (رسالۀ مدنیه، ص10)

در همان کتاب (ص26) می‌فرمایند، "ملوک معدلت سلوکی که صيت جهانبانی و عدالت آسماني‌شان آفاق کائنات را فرا گرفته و آوازهء حقوق‌پروری و بزرگواري‌شان اقاليم سبعه را احاطه نموده در فکر توانگری و غنای فاحش ذاتی خود نبوده بلکه غنای جمهور رعايا را عين غنای خود شمرده ثروت و وسعت عموم افراد اهالی را معموريّت خزائن سلطنت دانسته افتخارشان به ذهب و فضّه نبوده بلکه به روشنائی رای و بلندی همّت جهان آرای بوده..."

و نیز در همان منبع (ص80-81) دربارۀ پادشاه نامدار ساسانی می‌فرمایند، "قدری در فضائل و خصائل حميده و عظمت و بزرگواری شأن شهريار عادل، انوشيروان باذل، تأمّل نمائيد که آن سرور دادپرور در زمانی بر سرير جهانبانی مستقرّ شد که بنيان قويّ‌الارکان سلطنت ايران را از هر جهت خلل و فتور طاری شده بود؛ به عقل خداداد تأسيس عدل و داد نموده بنيان ظلم و بيداد را قلع و قمع و هيئت پريشان ايران را در ظلّ جناح سلطنتش جمع فرمود. در مدّتی قليله ممالک پژمردهء ويران ايران به پرتو حيات‌بخش توجّهاتش زنده و برازنده‌ترين ممالک معمورهء مسکونه گشت؛ قوای متحلّلهء حکومت را تکرار، اعاده و مزداد و صيت عدل و انصافش آفاق اقاليم سبعه را احاطه نمود؛ جمهور اهالی از حضيض ذلّت و فلاکت به اوج عزّت و سعادت صعود نمودند."

ملاحظه می‌شود که اقالیم سبعه اصطلاحی است که به وسعت بسیار زیاد اطلاق می‌شده است. حضرت علی بن ابیطالب نیز می‌فرمایند، "والله لو اُعطَیتُ الأقالیمَ السّبعَة بما تحتَ أفلاکها علی أن أعصِیَ اللهَ فی نملةٍ أسلُبُها جُلبَ شعیرةٍ ما فَعَلتُهُ." (نهج‌البلاغه، خطبۀ 224 / مضمون: به خدا سوگند اگر هفت اقلیم با آنچه در زیر افلاک آنهاست به من داده شود تا در مقابل آن با گرفتن پوست دانه جوی از مورچه‌ای خدا را معصیت کنم، این کار را نخواهم کرد.)

این که اقالیم سبعه آیا به نقاط خاصّی اطلاق می‌شده یا خیر، معلوم نیست. ولی ایرانیان قدیم بر حسب ممالک، جهان (یعنی ربع مسکون) را به هفت کشور یا اقلیم قسمت کرده بودند. ابوریحان بیرونی نموداری از این هفت کشور را اینچنین آورده است:

اوّل هندوستان؛ دوم عرب و حبشستان (اتیوپی)؛ سوم مصر و شام؛ چهارم ایران‌شهر؛ پنجم صقلاب (اسلاو) و روم؛ ششم ترک و یأجوج؛ هفتم چین و ماچین (چین جنوبی).

بنابراین، مقصود از هفت اقلیم کلّ جهان یا ربع مسکون بوده است که به صورت ضرب‌المثل باقی مانده است.

همانطور که در آیۀ قرآنی ذکر شد، خداوند هفت آسمان یا هفت فلک را خلق کرده است. علما و حکما در تفسیر آیۀ مزبور متحیّر ماندند و لهذا اختلاف اقوال مشاهده شد. طبق آیات قرآنی این موضوع قبل از اسلام هم وجود داشته و حتّی حضرت نوح با کفّار دربارۀ هفت آسمان بحث داشته است. حضرتش به آنها فرمود، "أَلَمْ تَرَوْاْ كَيْفَ خَلَقَ ٱللَّهُ سَبْعَ سَمَٰواتٍ طِبَاقًا." (سورۀ نوح، آیۀ 15 / مضمون: آیا نیندیشیده‌اید که خداوند چگونه هفت آسمان را طبقه طبقه آفریده است؟)

برخی معتقدند که آسمان با فلک متفاوت است. آنها گویند آسمان معنای معنوی و روحانی دارد و به عوالم جنّت اطلاق می‌شود و برای آن هفت مرتبه قائلند: جنّت‌العدن که جایگاه جاودانی است برای نفوسی که توبه کنند و مجازات لازم را ببینند. دوم جنّت‌الفردوس است که بالاتر از جمیع جنّت‌ها است. سوم جنّت‌النّعیم است که جایگاه کسانی است که به خداوند ایمان دارند و اعمال حسنه انجام داده‌اند. چهارم جنّت‌المأویٰ است که برای مخلصین و شهدا است. پنجم دارالخُلد است که جایگاه ابدی و مخصوص کسانی است که صراط مستقیم را بدون ادنی انحرافی طیّ کرده باشند. ششم دارالمقام است. در این جایگاه تمامی رنجها و خستگی‌ها از میان می‌روند و هیچ چیز بر روح آدمی تأثیر نکند. و بالاخره دارالسّلام است که جایگاه رفاه و راحتی و ایمنی است.

و امّا در حالت عنصری به افلاک سبعه قائل شدند که عبارتند از: فلک اول یا فلک قمر نامیده شده؛ به این دلیل که در این فلک، کوکبِ قمر واقع شده است(به همین واسطه به عالم عنصری، عالم تحث فلک قمر نیز گفته میشود). فلک دوم فلک عَطارُد [در عربی عُطارِد] است که بهصورت محدّب بعد از فلک اوّل واقع شده و احاطه بر فلک قمر همچنین عالم عناصر مادی دارد. به همین ترتیب افلاک بعدی که هر کدام بهنام یکی از کواکب نامیده شدهاند، به‌صورت محاط بر هم واقع شدهاند که به ترتیب عبارتاند از: فلک زهره، فلک شمس، فلک مریخ، فلک مشتری و فلک زحل. البتّه بعضاً معتقدند که بعد از این هفت فلک، دو فلک دیگر نیز وجود دارد که یکی فلک اطلس یا فلک ثوابت است و دیگری فلک‌الافلاک.

آنها معتقدند که جمیع اینها در آسمان اوّل واقع شده‌اند و فراتر از آنها آسمان‌های دیگری وجود دارد. جالب است که برای هر یک از افلاک سبعه تأثیراتی را نیز قائل بوده‌اند. توجّه به آنها می‌تواند جالب باشد. به اختصار اشاره می‌شود:

فلک زُحَل به خاطر تاثیر بسیار نحسی که دارد به نحس اکبر و فلک‌الموت معروف است. اثرش در زمین به صورت سردی، سنگینی و یأس نمود پیدا می‌کند.این کوکب در اعمال شرّ مثل آوارگی، جدایی، مریضی،قتل و غیره کاربرد دارد. نام فارسی آن کیوان و نام انگلیسی آن Saturn است.

دومین فلک از افلاک سبعه مشتری است و به سعد اکبر معروف است.فلکی که تاثیری پر برکت داشته و در اعمال خیر مثل ایجاد الفت، محبت و کارگشایی و غیره کاربرد دارد. نام فارسی آن برجیس یا اورمزد و نام انگلیسی آن Jupiter است.

سومین فلک مریخ و معروف به نحس اصغر است.از این فلک برای ایجاد دشمنی، بستن کارها، ایجاد شک و سوء اعتقاد در افراد استفاده می‌شود. نام فارسی آن بهرام و نام انگلیسی آن Mars است.

چهارمین فلک شمس است. عباراتی همچون نیّر اعظم یا فلک‌السّلطنه که در وصف این فلک به کار می‌روند نشان از تاثیر نیکوی آن دارد.از تاثیرات این فلک می‌توان به تسلط و تسخیر قلوب و همچنین به بالا بردن مقام و منزلت در میان مردم اشاره نمود. حضرت مسیح نیز به فلک چهارم عروج فرمود. نام فارسی آن مهر یا خورشید و نام انگلیسی آن Sun است.

پنجمین فلک زهره است. این فلک به فلک‌الشّرف و سعد اصغر معروف است.از فلک زهره غالباً برای ایجاد سرور و شادی، میل نمودن به طرب و غنا استفاده می‌شود. نام فارسی آن ناهید و نام انگلیسی آن Venus است.

ششمین فلک عَطارُد است. این فلک، ممزوجه است.یعنی هم در اعمال خیر و هم در اعمال شرّ کاربرد دارد. نام فارسی آن تیر و نام انگلیسی آن Mercury است.

فلک هفتم قمر است. این فلک نیز ممزوجه می‌باشد. یعنی هم خیر است و هم شرّ. نام فارسی آن ماه و نام انگلیسی آن Moon است.

معروف است که می‌گویند زحل، رئیس الافلاک است و مشتری، قاضی بوده، مریخ حدّالدّور، زهره مطرب، عطارد کاتب، شمس نیّراعظم و قمر جاسوس الافلاک می‌باشد.

حضرت اعلی اصطلاح "سموات سبع" را اینگونه به کار برده‌اند: "شکر بلا شبه مر او را از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر؛ حمدي که پر کند سموات سبع را از ظهورات قدس وحدانيت او و ارض و ما عليها را از بدايع ظهورات تجليات مليک عز فردانيت او." ( پنج شان، بخش فارسی، بسم‌الله الأوحد الأوحد)

حضرت عبدالبهاء آن را به صورت "سبع طباق" به کار برده‌اند: "... به ذیل میثاق چنان متشبّث شو که پشت شقاق بلرزد و اشراق آفتاب آفاق را منوّر نماید و ولوله در سبع طباق افتد و زلزله در ارکان انشقاق تمکّن یابد." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج3، ص366)

طلعت میثاق در ستایش از احبّای الهی می‌فرمایند، "به ستایش حضرت پروردگار زبان گشودیم که به فضل و موهبت خویش عبادی تربیت فرمود که بعدِ صعود جمال قدم، روحُ الوجود لتراب مقدم احبّائه الفدا، چون اشجار حدیقۀ رحمن، اصلُها ثابت فی الأرض و فرعُها فی السّماء، ثابت و نابت گشتند؛ نفحات محبّت‌الله از ریاض قلوبشان منتشر به آفاق است و انوار عرفان از وجوهشان ساطع در سبع طباق." (مکاتیب عبدالبهآء، ج5، ص152-153)

حضرت ولی امرالله در مقایسۀ تلویحی مؤمنین به جمال مبین و معرضین از آن نور العالمین می‌فرمایند، "چه مقدار مرتفع است امر الهی و چه عظیم است بدائع آثار اوّلین قرن دور بهائی. شعشعات انوارش را جز خفّاش کورصفت احدی انکار نتواند و تصرّفات لاریبیۀ حیرت‌انگیزش را جز علیلان روزگار نفسی شُبهه ننماید. روائح طیۭب سنایش در کلّ اکناف متضوّع. مشام مزکومان از شمیمش محروم؛ و رنّۀ ملکوتیش در سبع طباق منتشر، آذان متکبّران از استماعش مهجور و ممنوع." (توقیعات مبارکه 1927-1939، ص40-239)

حضرت عبدالبهاء آسمان‌های هفتگانه را چنین تبیین می‌فرمایند: "و امّا ما ذُکِرَ مِنَ الطّبقات السّبع و السّموات السّبع المذکورة فی الآثار الّتی سبِقَت مِن مشارقِ الأنوار و مهابِطِ الأسرار، لم‌یکن إلّا بحسب اصطلاح القوم فی تلک الأعصار. کُلُّ کورٍ لَهُ خصائصٌ بحسَبِ القابلیات و استعداد ظهور الحقایق مِن خلفِ الأستار إذ کُلُّ شیءٍ عند ربّک بمقدار و ما قصدوا بذکر الأفلاک إلّا المدارات للسّیّارات الشّمسیّة الّتی فی هذا العالم الجامع لنظامِ الشّمس و توابعها. لأنَّ سیّارات هذه الشّمس اولو الأقدار السّبعة من حیث الجرم و الجسامة و الرّؤیة و النّور." (امر و خلق، ج1، ص139 / مضمون: امّا آنچه که از طبقات هفتگانه و هفت آسمان که در آثار مظاهر الهیّه در گذشته ذکر شده، به حسب اصطلاحات قوم در آن اعصار بوده است. هر دوری دارای ویژگی‌هایی است متناسب با قابلیات و استعداد ظهور حقایق از ورای پرده‌ها. زیرا هر چیزی را نزد خدایت مقداری است و مقصودشان از ذکر افلاک مدارات سیّارات خورشیدی است که در این عالم جامعِ نظام خورشیدی و توابع آن است. زیرا سیّارات این خورشید دارای قدرهای هفتگانه از حیث جِرم، جسم، رؤیت، نور است.)

حضرت عبدالبهاء مطلب جالبی را دربارۀ بطلان عقاید قدیم مطرح می‌فرمایند، "در طفولیت هر وقت از قواعد بطلمیوسی می‌شنیدم که افلاک سبعه مانند هفت دائره، هر یک در دیگری و هر دائره محیط دائرۀ دیگر است دلم می‌گرفت. از طفولیت فضا و هوای محدود را دوست نمی‌داشتم. تا روزی در مناجاتی که از قلم اعلی صادر شده بود ذکر فضای نامتناهی شنیدم. فوراً از زیارت آن چنان مسرور گشتم که به وصف نیاید." (بدایع‌الآثار، ج2، ص132)

**مراتب سبعه در آفرینش**

حال که از عدد هفت سخن به میان آمد، اشارتی داشته باشیم به مراتب سبعه در آفرینش هر چیزی در این عالم. حضرت اعلی در صحیفۀ عدلیّه می‌فرمایند، "ممکن نیست خلق شیئی که حرف شیئیت بر او وارد شود الّا به هفت مرتبه از امکان اقلّ آن در حقّ ممکن ممکن نیست و آن هفت مرتبه مشیّت و اراده و قَدَر و قضا و اذن و اجل و کتاب است و هر کس اعتقاد نماید که خداوند خلق نمود شیئی را بی علّیّتِ این مراتب سبعه به نصّ حدیث کافِر است." (صحیفه عدلیه، ص16 / امر و خلق، ج1، ص99)

جمال مبارک نیز این مراتب را در لوحی که به افتخار جناب آقا میرزا احمد یزدی عزّ نزول یافته تأیید کرده فرموده‌اند: "حمد مقدّس از ذکر عالمیان ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را سزاست که تمامیّت هر وجودی را به مراتب سبعه معیّن فرمود؛ به مشیّة و اراده و قَدَر و قضاء و اذن و اجل و کتاب." در ابتدای همان لوح حضرت بهاءالله تصریح می‌فرمایند که توضیح این مراتب بسیار تفصیل دارد و در صفحات محدود نگنجد، بقوله تعالی: "اگر انسان اراده نمايداين مراتب و مقامات را که هر يک مطلع علم الهی و مشرق حکمت ربّانی است ذکر کند به اين خامه و ورقه به انتها نرسد و در عالم دانائی که مقرّ مقرّبين است اقلام و اوراق عالم هم کفايت ننمايد." (سفینه عرفان، دفتر اوّل، ص82)

بنابراین، در این مقال به اختصار به بیان هر یک از مراتب مزبور مبادرت می‌شود. ابتدا باید ذکر شود که آنچه به حق نسبت داده می‌شود از آفرینش در واقع به مشیّت الهیّه راجع است و نه به ذات حق تعالی. زیرا که او منزّه و مقدّس است از این امور. حضرت اعلی می‌فرمایند، "خداوند ... خلق فرموده مشیّت را لا مِن شیءٍ به علّیت خود مشیّت بلاکیف و لا بیان و بعد از آن خلق فرمود کلّ اشیاء را به علّیتِ او..." (صحیفۀ عدلیه، ص16). در حدیثی از حضرت امام جعفر صادق چنین مذکور، "خَلَقَ اللهُ المشیّةَ بنفسها ثمّ خَلَقَ الأشیاء بالمشیّة." (اصول کافی، ج1، ص110)

در اینجا لازم می‌آید به دو اصطلاح "اختراع" و "ابداع" نیز اشاره شود. اگرچه این دو واژه گاهی در آثار به طور مترادف ذکر می‌شود. مثلاً حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "سالک سبیل هُدی و طالب معارج تُقی ... اگر نسیم حق از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتّه استشمام کند..." (ایقان، طبع آلمان، ص152) یا در ظهور امنیت در آتیه ایّام در ظلّ امر حضرت رحمن چنین می‌فرمایند، "اگر يكي از پرده‌نشينان خلف حجاب كه پرتو جمالش آفتاب را به ذرّه‌ای حساب نيارد و در شئون حُسن و جمال بي نظير و مثال باشد و به جميع جواهر و زينت‌هاي خارج از احصاي اولي‌النهي مزيّن، بي سَتر از خَلف حجاب بيرون آيد و به تنهايي بي رفيق از مشرق ابداع تا مغرب اختراع سفر نمايد و به هر دياري دَيّار و در هر اقليمي سيّار شود انصاف و امانت و عدل و ديانت و فقدان خيانت و دنائت به درجه‌اي بايد برسدكه نه يك دست تعدي و طمع به ذيل ثروت او دراز شود و نه يك نظر خيانت و شهوت به جمال عصمت او باز گردد تا بعد از سير در ديار با قلبي بي غبار و وجهي پر استبشار به محل و موطن خود راجع شود." (پنج کنز، کنز دوم)

امّا، معنای ابداع و اختراع در آفرینش متفاوت است. جناب وحید رأفتی نوشته‌اند، "مشیت را می‌توان به مشیت ابداعیّه (یا ابتداعیّه) و مشیّت اختراعیّه تقسیم نمود. مشیّت ابداعیّه عبارت از خلق شئ است بدون علّت و بدون آن که قبلاً شبه و مثل و نظیری برای آن بوده باشد. امّا مشیّت اختراعیّه و یا امکانیه ایجاد شئ است به علّت شئ دیگر." (سفینه عرفان، دفتر اوّل، ص67)

بدین لحاظ، بر اساس الهیّات بهائی، "ذات غیب، منیع، لایُدرک، مجهول‌النّعت و منقطع وجدانی است و مشیت اوّلیه که به نفس خود خلق می‌شود مبدأ و علّت وجود است و هم او است که اشیاء را در طیّ مراتب سبعه از کتمِ عدم به عالم وجود می‌آورد." (همان)

مراتب سبعه عبارتند از مشیّت، اراده، قَدَر، قضا، اذن، اجل و کتاب. در توضیح آنها جناب دکتر رأفتی مطالبی مرقوم داشته‌اند که خلاصه آن نقل می‌شود:

**اوّل - مشيّت**

جمال قدم در لوح مبارک مشيّت را عبارت از حصول ميل به انجام کار دانسته‌اند، قبل از آن که وسائل و اسباب انجام کار به تصوّر و تفکّر در آيد. به بیان حضرت ربّ اعلی در صحيفه عدليه (ص16) "..اول ذکر شيء بلا تعلق ذکر شيئيت است..."

جمال قدم در لوح حکمت به "مشيّت امکانيه "اشاره می فرمايند که در منطوق آن لوح مبارک مرادف با ظهور اراده الهی در رتبهٴ امکان به نفس امکان است و از آن به طبيعت نيز تعبير می‌شود. (مجموعه الواح، ص42)

و در لوحی ديگر نيز چنين تصريح می فرمايند که "..قد خلقنا الممکنات بالمشيّة الامکانيّة و انّها لهی الکلمة العيا التّی ظهرت بسلطان کان علی العالمين مشهودا..." (سفینه عرفان، دفتر اوّل، ص72)

مشيّت امکانيّه که آن را جمال قدم مشيّت اختراعيّه نيز ناميده‌اند مبدٴا و علت وجود است.

**دوّم - اراده**

شوق و ميل به انجام يک فعل که عبارت از مشيّت بود در مرحله بعدی که عبارت از اراده است با تصور اسباب و وسائل انجام فعل قرين می شود و بنا به فرموده حضرت ربّ اعلی در صحيفه عدليّه در مرحلهٴ اراده ذکر شيء (يعنی تمايل و شوق) به شؤون و مشخّصات شيئيت تعلّق می‌يابد. بنا بر اين تمايل و شوق مطلقی که در مرحلهٴ مشيّت به وصول به يک شئ به وجود آمده بود در مرحلهٴ اراده به صورت عزم و قصد وصول به آن شيء تکامل می يابد. بنا بر نصّ حديث اسلامی اراده عبارت است از "العزيمة علی ما يشاء." (اصول کافی، ج1، ص158)

چنان که ذکر شد جمال قدم در لوح حکمت اراده را عبارت از مشيّت امکانيّه دانسته‌اند که همان طبيعت است.

**سوّم - قدر**

بنا بر توضيح ملّا صدرا مرحلهٴ قدر مرحله‌ای است که فاعل مشيّت و اراده خود را در خارج از عالم ذهن متکون می سازد. مثلاً کسی که مشيت و اراده او بر بنای ساختمانی تعلق گرفته در مرحلهٴ قدر محلّ ساختمان و زمان شروع، بزرگی و کوچکی بنا و طول و عرض و شکل و وضع و ساير صفات و مشخصّات بنا را تعيين و مشخص می‌سازد.

بنا بر بيان حضرت بهاءاللّه مرتبهٴ قَدَر عبارت از " هندسه و اندازه است يعنی ظهور اسباب به مقدار".

در بارهٴ مفهوم "هندسه" که در بيان جمال قدم ذکر شده، در مجمع البحرين (ج1، ص258) چنين توضيح داده است که "و من تفسير القدر بالهندسة تقديرات الاشياء من طولها و عرضها، و الهندسة عند اهل اللّسان تقدير مجاری القنی حيث تحفر."

جمال قدم در لوح حکمت طبيعت را با عبارت "تقدير من مقدّر عليم" توصيف فرموده‌اند و اين توصيف در لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به دکتر اوگست فورل به اين صورت آمده است كه "طبيعت عبارت از خواصّ و روابط ضروريّه است كه منبعث از حقائق اشياء است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج3، ص479) واضح است که روابط ضروريّهٴ منبعثه از حقائق اشياء عبارت از همان وضع و هندسهٴ اشياء است که به تقدير الهی در عالم کون به وديعه گذاشته شده است.

بر اساس ساير آثار حضرت عبدالبهاء قدر عبارت از استعداد، لياقت و اندازهٴ ‌اشياء و به معنی ديگر نفس عالم امکان است. به ديگر بيان، استعداد و لياقت مودوع در اشياء عبارت از همان روابط قويّهٴ ضروريّه‌اي است که در بين اجزاء کائنات وحود دارد و از آن به تقادير الهيّه تعبير می شود، چنانچه حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا ميرزا بروجردی چنين می‌فرمايند:

"اما مسألهٴ قصر عمر و قلّت اولاد و تنگی رزق حکمت بالغه است که آن مصدر تقادير الهيّه است و تقادير الهيّه روابط قويّه صحيحه در بين اجزاء کائنات. هر امری مرتبط به جميع امور است و هر قضيه ای از روابط ضروريّه جميع قضايا .."(امر و خلق، ج1، ص83)

و نيز حضرت عبدالبهاء در لوحی ديگر چنين می فرمايند: "شرارت شمر و درندگی و خونخوارگی يزيد از تهور خودايشان بود، قضا را نبايد متهم نمود. قَدَر استعداد و لياقت و اندازهء خود اشياء است زيرا معنی قدر اندازه است و قضايای الهی که عبارت از حِکَم ربّانی در حقايق اشياء است به قدر و اندازه اشياء ظاهر می شود..." (مائدۀ آسمانی، ج2، ص40)

مطلبی که در مطالعه مرتبه قدر بايد مورد توجه قرار گيرد آن است که نزول احکام الهيّه و وضع شرائع ربّانيّه نيز از مراتب ظهور قَدَر محسوب می گردد به اين اعتبار که احکام و حدودی که در اديان به مشيّت الهيّه تشريع می گردد به قدر و اندازهٴ نياز و ظرفيّت جامعه انسانی و بر وفق ميزان استعداد و قابليّت بشر در هر دوری از ادوار است. نظر به همين مطلب است که در آثار حضرت عبدالبهاء طبيعت، شريعت و مراحل قضاء و قدر الهيّه با يک عبارت تعريف و توصیف گرديده است.

جمال قدم در متن لوح مورد مطالعه در حين شرح مرتبه قدر به عظمت آن اشاره نموده تلویحاً به بیان حضرت علی بن ابیطالب (نهج‌البلاغه، ترجمه دکتر جعفر شهیدی، ص414) اشاره فرموده‌اند که قَدَر از اسرار الهی است. ترجمه بیان حضرت امیرالمؤمنین در معنای قَدَر چنین است، "راهی است تیره، آن را مَپیمایید و دریایی است ژرف بدان در مَیایید، و راز خدا است، برای گشودنش خود را مَفَرسایید."

حضرت عبدالبهاء در يکی ديگر از الواح مبارکه چنين می فرمايند: "تقادير الهيّه راز پنهان است و سرّی مکنون و رمزی مصون. انسان بايد به يقين بداند که آنچه واقع، همان عين حکمت است..."

**چهارم - قضاء**

مقصود از قضاء اقدام به عمل و آوردن اشياء از مرحلهٴ قوّه به فعل است. اين مطلب را با این تمثيل شايد بتوان قدری روشن نمود که کسی که تمايل به نوشتن نامه نموده (مرحله مشيت) و مطالبی را بعد از حصول تمايل برای نوشتن در نظر گرفته (مرحله اراده) در مرحله قدر قلم و کاغذ را آماده می‌کند و در مرحله قضاء منويّات خود را بر روی کاغذ منعکس می‌سازد. حضرت ربّ اعلی در صحيفهٴ عدليّه (ص16-17) مرتبه قضاء را عبارت از ظهور مجموعهٴ مشيّت، اراده و قدر با يکديگر دانسته چنين می‌فرمايند که "... در اين مقام فرض است بر کلّ ممکنات اعتراف به بدای حقّ سبحانه و تعالی لاجل آنکه بدائی نيست بعد از قضاء..."

مفهوم خاصّ قضاء در آثار حضرت عبدالبهاء عبارت از حِکَم ربّانی است که در حقائق اشياء به قدر و اندازه اشياء ظاهر می‌شود.

حکماء قضا را دو نوع دانسته‌اند: اوّل - قضای محتوم که تحقّقش حتمی است، نظير خاموش شدن شمع بعد از آن که فتيله کاملاً بسوزد و يا مادهٴ شمع به انتهی رسد. دوّم - قضای معلّق که شمع با وجود فتيله و مادهٴ در اثر وزش باد خاموش شود. قضای معلّق به دعا و حرز و خيرات و مبرّات می‌تواند منتفی شود.

جمال اقدس ابهی در يکی از الواح مبارکه که به اعزاز جناب آقا سيّد مهدی عزّ نزول يافته به شرح

اين قضايا پرداخته‌اند: "چنانچه مابین عباد مذکور است دو اجل فرض نموده‌اند از برای هر شئ. الأوّل معلَّق و الثّانی محتوم...در شمع ملاحظه نمایید که مشتعل است؛ اجل محتوم آن منتهی شدن پیه و فتیل است. چه که تا این دو باقی شمع مشتعل و منیر است و چون این دو منتهی شد حتم است اطفای او و البتّه منطفی خواهد شد و ابداً تغییر و تبدیل در این مقام راه ندارد؛ آنی تقدّم نجوید و آنی تأخیر نپذیرد... همین شمع بسا می‌شود که به انتها نرسیده اریاح بر او مرور می‌نماید یا اسباب دیگر عمّا خُلِقَ منطفی می‌گردد و خاموش می‌شود چنانچه به رأی‌العین مشاهده می‌شود." (سفینه عرفان، دفتر اوّل، ص96)

حضرت عبدالبهاء در يکی از آثار مبارکهٴ خود قدر و قضاء را توأماً عبارت از روابط ضروريّهٴ منبعث از حقائق اشياء دانسته و چنين می فرمايند:

"قضا و قدر عبارت از روابط ضروريّه است که منبعث از حقائق اشياء است و اين روابط به قوّهٴ ايجاد در حقيقت کائنات وديعه گذاشته شده است و هر وقوعات از مقتضيّات آن روابط ضروريّه است. مثلاً رابطه‌ای خدا در ميان آفتاب و کرهٴ ارض ايجاد فرموده است که شعاع و حرارت آفتاب بتابد و زمين بروياند، اين روابط قدر است. و قضاء ظهور آن در حيّز وجود و اراده عبارت از قوهٴ فاعله است که اين روابط و اين وقوعات در تحت تسلّط او است." (منتخباتی از مکاتیب، ج1، ص192)

**پنجم – اذن**

مقصود از اذن، بنا به بیان جمال قدم همان امضاء است. یعنی امری که از مرحلۀ قضاء گذشته در این مرحله اجازه و رُخصت (اذن) آن را می‌یابد که سَرَیان وجودی خود را ادامه داده به مرحلۀ کمال فائز شود. اذن به بیان دیگر عبارت از مقام اجرا و انجام دادن امور است.

**ششم – اجل**

مراد از اجل مدّت معیّنی از استمرار حیات در زمان است که برای هر شئ در نظر گرفته شده و یا مقدّر گردیده است. مدّت زمان حیات هر شخصی اجل او است. نظیر قضاء، اجل را نیز دو نوع دانسته‌اند: اجل محتوم و اجل معلّق. در اجل محتوم تغییر و تأخیر حاصل نمی‌شود امّا اجل معلّق به دعا و صدقه و خیرات رفع می‌گردد. حضرت بهاءالله می‌فرمایند:

"دو امر از آمر حقیقی ظاهر و این در مقامات قضا و قدر است؛ اطاعتش لازم و تسلیم واجب. اجلی است محتوم و همچنین اجلی است، به قول خلق، معلّق. امّا اوّل، باید به آن تسلیم نمود. چه که حتم است. لکن حقّ قادر بر تغییر و تبدیل آن بوده و هست. ولکن ضرّش اعظم است از قبل. لذا تفویض و توکّل محبوب. و امّا اجل معلّق به مسألت و دعا رفع شده و می‌شود." (اشراقات، ص284)

در اینجا اشاره به این نکته حائز اهمّیت است که در جمیع ادیان بر لزوم تسلیم در مقابل قضای الهی تصریح و تأکید شده است. مرکز میثاق می‌فرمایند:

"و امّا سؤالی که نموده بوديد که با وجود تلاوت مناجات و قرائت دعای شفاء چگونه اين نفوس وفات يافتند، بدان که اين ادعيه و مناجات به جهت شفای از اجل معلّق است نه قضای محتوم محتوم مبرم. زیرا اجل بر دو قسم است، اجل معلّق و اجل محتوم. اجل محتوم را تغيير و تبديلی نه و اگر چنين باشد که از برای هر مريضی تلاوت مناجات شود شفا يابد ديگر نفسی ترک قالب عنصری نکند و از اين جهان به جهان ديگر صعود و ترقی نفرمايد. زيرا هر وقت نفسی عليل گردد ترتيل مناجات شود و شفا يابد و اين مخالف حکمت بالغهٴ الهيّه است. بلکه مقصد از طلب شفا اين است که از اجل معلّق محفوظ ماند و از قضای غير محتوم مصون گردد." (سفینه عرفان، دفتر اوّل، ص63)

و نيز حضرت عبدالبهاء در لوح ديگر صادره به اعزاز جناب آقا محمد رضای قائنی چنين می‌فرمايند:

"در خصوص تلاوت دعا که به کمال اطمينان جهت شفای آن ياران نموده و وقوع وفات ايشان مرقوم نموده بوديد، بدان که اجل بر دو قسم است، يک قسم اجل محتوم است و ديگری اجل معلّق. اين دعا و نياز و تضرع و طلب شفا و حرز به جهت مصونيت از اجل معلّق است نه اجل مسمّی و محتوم و الا نفسی از اين جهان فانی به جهان باقی نشتابد. زيرا چون به مرض مبتلا گردد خود دعا خواند و يا ديگران دعائی کنند، شفا يابد. در اين صورت اقتضاء چنين نمايد كه نفسي وفات ننمايد و اين ممتنع و مستحيل است. زيرا تغيير و انقلاب از لوازم ذاتيّه حقائق ممکنه است و الا وجوب است و حقيقت اجل محتوم؛ و اجل معلّق اين است که اين سراج را روغن معيّنی و چون آن دُهن منتهی شود آن سراج لابدّاً حتماً خاموش گردد. پس بايد به زجاجه تضرّع و زاری تشبث نمود که قبل از اتمام دُهن از هبوب ارياح شديدهٴ قضا خاموش نگردد. حرز و دعا و طلب شفا به جهت صيانت از ارياح اجل معلّق است اما اجل محتوم تغيير و تبديلی نيابد.." (همان)

**هفتم - کتاب**

کتاب در معنی متداول آن به معنی نوشته و مکتوب است ولی در مراتب سبعه مقصود از کتاب فرض و وجوب تحقق عينی شئ به صورت جامع و کامل است. به عبارت ديگر همان طور که در لوح جمال قدم مسطور است مرحله کتاب عبارت از مرحلهٴ "تماميّت شيء" است."

در تمثيل "ساختمان" که قبلاً ذکر شد گفته آمد که شوق و ميل ساختن يک بنا مشيّت است و هنگامی که نقشهٴ بنا در ذهن تجسّم می شود مرحله اراده فرا می‌رسد و تهيّه مصالح و تعيين محل ساختمان و کوچکی و بزرگی و وضع و شکل آن فعل ساختن بنا را به مرحلهٴ قدر می‌رساند و در مرحلهٴ قضا موادّ و مصالح بنا با نقشه و طرحی که برای آن در نظر گرفته شده است ساختن بنا را متحقّق می‌سازد و در مرحلهٴ اذن تمام جزئيات بنا به جريان و تکميل می‌افتد و بالاخره در مرحلهٴ اجل ساختن بنا مدتی طول می‌کشد و سرانجام بنائی که ساخته شده است از جميع جهات به کمال می‌رسد و مورد بهره‌برداری قرار می‌گيرد. از اين مرحلهٴ اخير به مرحلهٴ کتاب تعبير می‌شود که مراد مرحلهٴ تماميّت و کمال فعل است.